

The End of History or the crisis of Ideology

Alireza.samiee.eafahani

Assistant Professor of yasouj university

Yaaghob karimi menjarmue

M.A student of political science,yasouj university

Abstract:

The subject of the "End of History" has been considered by man in all eras and terms. As long as man has begun thinking and probed in the world essence has considered the teleology of the world. On the other hand the individual and particularly, governments many times ago has recourse a kind of Ideology in frame of the different societies in order to manage political and social conflicts, making solidarity and social integration, to give legitimating the political system and to forward economic programs. However, 20th century has been the era and arena of the battle and conflict between ideologies because, crystallization of political ideologies and doctrines such as liberalism, socialism, marxism, anarchism, totalitarianism (in triple types of Nazism, fashism and communism) feminism and ecologism etc. Now it seems that with developments such as collapse of the communism system in USSR and abating of the ideological debates between east and west at the end twentieth century scholars such as Francis Fukuyama have discussed about the 'End of history' and the success of the western liberalism in beginning of the third millennium and Samuel Huntington also speaking about 'the crash of civilization in this century. Accordingly, in present paper we tend introduce briefly some of the political schools and doctrins in twentieth century, then, will study Huntington and Fukuyama's theory and finally will study discussion of the Ideology crisis and the vacuum of spirituality in capitalist system. Methodology of this paper is descriptive explanatory with emphasis on Internet-library sources.

Key words: West, End of history, crash of civilization, Ideology crisis, liberalism, capitalism.

پایان تاریخ یا بحران ایدئولوژی

علیرضا سمیعی اصفهانی^۱

یعقوب کریمی منجر موئی^۲

چکیده:

مقوله " پایان تاریخ " در تمام اعصار و زمانها مورد توجه بشر بوده است. از زمانی که انسان فلسفیدن را آغازید و در کُنه جهان غور و معنا نمود فرجام دنیا مورد عنایت او بوده است. از سوی دیگر افراد بشر و بویژه حکومت ها از دیرباز در چارچوب جوامع مختلف جهت مدیریت تضادهای اجتماعی- سیاسی، ایجاد یکپارچگی و ادغام اجتماعی، مشروعیت بخشی به نظام سیاسی و پیشبرد برنامه های اقتصادی همواره خود به نوعی ایدئولوژی متوسل شده اند. با این حال سده بیستم به علت تبلور آموزه ها و مکاتب سیاسی متعددی مانند لیبرالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم، آنارشیسم، توتالیتراریسم (در قالب سه گانه های نازیسم، فاشیسم و کمونیسم) فمینیسم، اکولوژیسم و... از این حیث عصر و عرصه جدال و هموردی " ایدئولوژی ها " بوده است. حال بنظر می رسد با تحولاتی مانند فروپاشی نظام کمونیسم اتحاد شوروی و فروکش کردن منازعات ایدئولوژیکی بین شرق و غرب در پایان قرن بیستم افرادی چون فرانسیس فوکویاما با سرمستی هر چه تمام تر از " پایان تاریخ " و پیروزی لیبرالیسم غربی در آغاز هزاره سوم خبر داده و ساموئل هانتینگتون نیز از طرح " برخورد تمدن ها " در قرن پیشاوری سخن به میان می آورد. بر این اساس در نوشتار حاضر برانیم تا ابتدا به معرفی اجمالی برخی از مکاتب و آموزه های سیاسی در قرن بیستم اشاره نموده، سپس دو نظریه پایان تاریخ فوکویاما و برخورد تمدنهای هانتینگتون را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و در نهایت مبحث بحران ایدئولوژی و خلاء معنویت ایجاد شده در نظام سرمایه داری که انگیزه ای برای طرح دیدگاههایی مانند نظریه فوکویاما گردیده است را مورد بررسی قرار خواهیم داد. روش این نوشتار تبیینی- توصیفی با تاکید بر منابع کتابخانه ای- اینترنتی است.

کلید واژه ها: غرب ، پایان تاریخ ، برخورد تمدن ها ، بحران ایدئولوژی ، لیبرالیسم ، کاپیتالیسم

۱- مقدمه:

از ابتدای خلقت آدم ابوالبشر تاکنون، از آغاز دنیا تا حال موضوع پایان آن مد نظر تمام جوامع، دولتها و افراد بوده است. طبق اسناد تاریخی اولین قومی که در صدد پیش گوئی و پیش بینی پایان حیات دنیا بر آمدند قوم مایای باستان بودند که اعتقاد داشتند بر اساس تقویم نجومی و ارقام و اعداد مشهور خود دنیا در سال ۲۰۱۲ به پایان خواهد رسید. سرخپوستان قبی هم معتقد بودند که تاکنون جهان سه بار پایان پذیرفته که اکنون در عصر پایان دوره سوم و شروع فصل چهارم حیات انسان هستیم. در سه دوره گذشته دنیا همزمان با آتشفشان- عصر یخبندان و سیل به پایان رسید. اساطیر هندی نیز همچنین

Email: asamiei@mail.yu.ac.ir

^۱ استادیار و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج
^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

اعتقاد به چرخه حیات و افول و احیاء دوران دارند اما ملموس ترین پیش بینی پایان دوران مربوط به نستراداموس نقاش و هنرمند قرن ۱۶ می باشد که بر اساس نقاشی های موجود وی اعتقاد به پایان زمان در تاریخ ۲۱ دسامبر ۲۰۱۲ داشته که در آن پیش گوئی می گوید که ستاره های دنباله دار و سنگ های آسمانی که دارای جرقه و آتش هستند به زمین برخورد می کنند. اندیشمندان و متفکران دیگری چون هگل، داروین، نیوتن، مارکس و... نیز به مبحث پایان تاریخ پرداخته اند. هگل معتقد بود تاریخ خط مستقیمی دارد که با سپری کردن چند ایستگاه، با دولت پروس به پایان می رسد، به طوری که فوکویاما مفهوم تاریخ را از هگل وام گرفته است. اسحاق نیوتن با اعداد و ارقام پایان تاریخ را در سال ۲۰۶۰ میلادی جستجو می کرد. مارکس معتقد به تقسیم دوران به برهه های مختلفی از کمون ها تا پایان دوران که به کمونیسم ختم می شود و آمال و آرزو مارکسیست ها می باشد و سعادت بشری را در کمونیست پیش بینی نمود. اما صریح ترین اظهار نظر در خصوص پایان تاریخ از سوی فرانسیس فوکویاما دانشمند امریکائی ژاپنی الاصل در سال ۱۹۸۹ بیان گردید سپس ساموئل هانتینگتون نظریه برخورد تمدن ها را مطرح کرد می توان گفت در غرب دو نظریه عمده در خصوص روند تاریخ یکی خوشبینانه و دیگری هشدار دهنده ارائه شده است. نظریه نخست به پیروزی غرب در جنگ سرد معتقد است و پایان تاریخ و ختم تضادهای ایدئولوژیک و تفوق لیبرال دموکراسی غربی در تمام کره خاکی را نوید می دهد. نظریه دوم روزهای شادمانی غرب را زودگذر می بیند و درباره خطر دشمن موهوم در غالب رویارویی و برخورد دو تمدن اسلام و غرب هشدار می دهد.

فرانسیس فوکویاما طراح نظریه "پایان تاریخ" معتقد است لیبرال دموکراسی شکل نهائی حکومت در جوامع بشری است. تاریخ بشریت نیز مجموعه ای منسجم و جهت دار است که بخش اعظمی از جامعه بشری را بسوی لیبرال دموکراسی سوق می دهد. فوکویاما ابراز می دارد پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد و در آن عمیق ترین و اساسی ترین نیازهای بشری برآورده شود. و بشر امروز به جایی رسیده است که نمی تواند دنیائی متفاوت از دنیای کنونی را تصور نماید. در ابتدای امر برخی از تحلیل گران نظریه پایان تاریخ را نظریه ای بدیع و مهم توصیف نمودند. لیکن تحولات شتابان در عرصه بین الملل بویژه ناسیونالیسم افراطی، درگیری های قومی، مذهبی و منطقه ای و حرکت های اسلام خواهی در پاره ای از کشورهای اسلامی بویژه تحولات جدید در خاورمیانه موسوم به بیداری اسلامی این نظریه را سست می کند. نظریه هشدار دهنده هانتینگتون با عنوان "برخورد تمدن ها" نیز در پاسخ به این پرسش که آیا جنگ سرد را می توان اتمام مناقشات سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک تفسیر کرد، نظریه برخورد تمدن ها را مطرح می کند. هانتینگتون دنیا را به چهار حوزه تمدنی اصلی تقسیم می کند: تمدن غرب مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی و تمدن هندویی دیگر تمدن ها کوچکتر از نظر او عبارتند از: تمدن امریکای لاتین، تمدن افریقائی، تمدن ارتدکسی و تمدن بودایی ژاپنی ولی درمنازه بین تمدن ها اولویت را به تمدن اسلام و غرب و کنفوسیوس می دهد. یا این وجود امروزه نقد های فراوانی بر این دو نظریه وارد شده است و شواهد تاریخی نیز تاکنون خلاف این ادعاها را ثابت کرده است. حال با توجه به توضیحات فوق پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که آیا تاریخ اساساً دارای

پایان است و اگر هست پایان آن چگونه خواهد بود؟ آیا مآشاهد پایان ایدئولوژی‌ها خواهیم بود؟ آیا این همه هیا هو ناشی از خلا ایدئولوژیک حاکم بر جوامع غربی است یا واقعا در شرایط پایان تاریخ به سر می‌بریم؟ فرضیه یا پاسخ احتمالی ما این است که به نظر می‌رسد نظام لیبرال دموکراسی غربی باتوجه به فرو نشستن منازعات ایدئولوژیکی بین دو بلوک شرق و غرب و همچنین تحولات داخلی جوامع غربی دچار نوعی خلاء یا بحران ایدئولوژی گشته است و ارائه تر پایان تاریخ در راستای توجیه وضع موجود می‌باشد.

لذا ما در این پژوهش ابتدا به برخی از مهمترین ایدئولوژی‌های تاثیرگذار در سده بیستم اشاره خواهیم کرد، سپس نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما و نظریه برخورد تمدنهای ساموئل هانتینگتون را که متعاقب آن مطرح گردیده مطرح و نقد خواهیم نمود.

۲- تعریف مفاهیم :

۲-۱. پایان تاریخ^۲ :

پایان تاریخ در معنای اخص آن عنوان نظریه ای است که فرانسیس فوکویاما در سال ۱۹۸۹ مطرح نمود که در آن بر پیروزی لیبرالیسم غربی بر دیگر ایده‌ها و نظرات تاکید کرده و معتقد است پس از فروپاشی نظام کمونیستی عملاً دنیای کنونی توان رقابت با این نظریه را ندارد و این نظریه چه در مقام اجرا و چه در تئوری توان پاسخگویی به خواسته‌های انسان را داراست. این نظریه در فضایی مطرح گردید که نوعی خلاء تئوریک بر مجامع علمی حاکم بود. اما دیگر معنای پایان تاریخ به معنی عمومی آن یعنی درصدد تعریف مقصد نهایی برای جهان و تعیین تکلیف حقیقی برای دنیا و انسان است که در ادیان الهی از آن به آخر زمان تعبیر گردیده است.

۲-۲. برخورد تمدنها^۴ :

برخورد تمدنها عنوان نظریه ای است که توسط ساموئل هانتینگتون در سال ۱۹۹۳ در نشریه فارین افیرز مطرح گردید و در آن از هشت تمدن نام می‌برد و خطر جدی برای تمدن غرب، ابتدا تمدن اسلام سپس تمدن کنفوسیوسی خوانده شده و صاحب نظریه معتقد است باید از همگرایی دو تمدن اخیر جلوگیری کرد در نهایت می‌توان گفت که این نظریه یک نظریه هشدار دهنده برای غرب است در صورتی که نظریه پایان تاریخ یک نظر خوش بینانه بود که پایان تاریخ را از آن غرب می‌دانست نظریه برخورد تمدنها بر محور تفاوت‌های فرهنگی در تمدنها تمرکز دارد.

۲-۳. غرب :

^۲ . End of History

^۴ Clash of civilization

در اینجا به معنای گروه منسجم و به هم پیوسته ای است که دارای فرهنگ، هنر، تمدن و پیشینه نزدیک بهم می باشند این ادعا که غرب یک تمدن واحد است بسیار گزاف و غیر ممکن است چرا که تفاوت‌های زیادی در بین اجزای این فرهنگ و تمدن تا کنون متبلور گردیده لذا در این نوشتار از غرب در مقابل دیگر تمدن‌ها استفاده گردیده که نوعاً فرهنگی کمابیش مشابه دارند. غرب شامل کشورهای اروپایی و امریکای شمالی است که اکنون از آن به عنوان کشورهای شمال در مقابل جنوب یا جهان سوم قبلی یاد شده است

۴-۲. ایدئولوژی:

از نظر ساخت لغوی واژه ای است مرکب از دو جزء ایده و لوژی که ایده به معنی اندیشه، تصور، عقیده، نظر، آگاهی و غیره است و لوژی که بصورت پسوند امروزه معمولاً به معنی دانش و شناسایی بکار می رود و معرف علم است مانند سوسیولوژی (جامعه شناسی) پسیکولوژی (روانشناسی) و ... بنابراین ایدئولوژی نیز از نظر ساختمان لغوی مرادف با دانش و شناخت عقیده یا بطور خلاصه عقیده شناسی است. شاید کوتاه ترین تعریفی که برای ایدئولوژی بتوان ارائه داد آن است که بگویم ایدئولوژی نوعی خود آگاهی است. تعریف دیگر آن است که ایدئولوژی را سیستمی از ایده ها و قضاوت‌های روشن و صریح و عموماً سازمان یافته ای بدانیم که موقعیت یک گروه یا جامعه را توجیه و تفسیر می نماید. این سیستم با الهام، تاثیر پذیری شدید از ارزشها، جهت یابی معین و مشخصی را برای کنشهای اجتماعی آن گروه یا جامعه پیشنهاد می نماید و ارائه می دهد. بنابراین براساس تعریف فوق ایدئولوژی در درون فرهنگ به عنوان مجموعه ای کاملاً بهم پیوسته، هماهنگ و سازمان یافته از ادراکات و ارائه کننده نظرات محسوب می گردد و به همین دلیل می توان از آن به عنوان یک سیستم نام برد و از طرف دیگر با در نظر گرفتن طبیعت و جوهر آن که تجلی بخش نظرات است. (www.tahoorkotob.com.)

ایدئولوژی به عنوان ابزار کنش تاریخی نیز محسوب می گردد. در نهایت می توان گفت ایدئولوژی یک فلسفه زندگی انتخابی آگاهانه آرمان خیز مجهز به منطق می باشد و چیزی که بشر را وحدت و جهت می بخشد و آرمان مشترک می دهد و ملاک خیر و باید و نباید برای او می گردد و در معنا عام و خاص بکار برده می شود، اگر در معنای عام بکار رود مترادف مکتب می باشد و مجموعه رهنمودهای کلی مکتب را چه در بعد اندیشه و چه در بخش عمل در برمی گیرد اگر در معنای خاص بکار رود تنهابخشی از مکتب را که به رفتار انسان و دستور العمل های باید و نباید ها مربوط میشود در این صورت در مقابل جهان بینی خواهد بود. (www.tahoorkotob.com.)

۵-۲. بحران (ایدئولوژی):

تعریف بحران به سادگی امکان پذیر نیست، زیرا در پنجاه سال گذشته علی رغم مطالعات زیادی که درباره بحران انجام شده ولی این تلاشها نه تنها موجب ارائه تعریف شفاف از این مفهوم نشده بلکه آنرا پیچیده تر ساخته است. به علاوه انتظار از واژه بحران برای اطلاق بر پدیده های مختلف و تبیین هدف

های متفاوت بر پیچیدگی این مفهوم افزوده است و ارائه تعریف جامع از آن را دشوار نموده است، اما دشواری در تعریف بحران مانع از ارائه تعریف نسبی از آن نمی شود. برخی از دانش پژوهان، بحران را در معنا فشار، اضطراب، فاجعه، خشونت، فرصت خطرناک یا خشونت احتمالی به کار می برند علوم اجتماعی بحران را اختلال شدید جمعی در بهم ریختگی تعادل گروهی می بیند که در آن عناصر جامعه هماهنگی خود را از دست می دهند. در حوزه پزشکی این مفهوم به عنوان بروز وضعیتی نامساعد در ارگانیک بدن است در عرصه سیاست بحران به معنا هنگامه ای است که منش و نهاد های ملی بطور جدید تهدید می شوند. بعنوان مثال میلرو وایسکو از بحران چنین تعریفی دارند: موقعیت کوتاه مدت و حاد است، البته گاه طول مدت آن نامشخص خواهد بود.

اما علاوه بر تعریف بحران این واژه بارها در کنار واژه ایدئولوژی که قبلا به تعریف آن پرداخته ایم بکار می رود که می توان گفت بحران ایدئولوژی همان فقدان یا ضعف ایدئولوژی حاکم خواه در چارچوب یک جامعه خاص و یا در عرصه روابط بین المللی میباشد. این وضعیت به طور مشهودی پس از جنگ سرد بر فضای جامعه غربی حاکم گردیده است. غرب که مدت ها ایده کمونیسم را طرف مقابل خود می دید با فروپاشی آن دچار نوعی سرگشتگی و خلاء ایدئولوژیک گردیده و از طرفی اضمحلال درونی لیبرالیسم غربی که بحران معنا و ورکودهای اقتصادی بخشی از آن است باعث گردید که در این فضای خالی از رقیب، نظریه پایان تاریخ مبنی بر پیروزی لیبرال دموکراسی غرب متبلور گردد.

۳- سده بیستم؛ معرکه ایدئولوژی ها

سده بیستم دوره تغییرات اساسی در تمام زوایای زندگی بشر بالاخص در حوزه سیاسی بوده است. در این مقطع دنیا با وقوع جنگ های بزرگ و خانمان سوز دست به گریبان بود و امپراتوری های سده های گذشته فروپاشی شدند و بازار سرمایه داری در سطح جهانی گسترش پیدا نموده و جنبش های انترناسیونالیستی به وجود آمده و آگاهی از شکاف میان کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای عقب مانده رو به افزایش گذاشته در این دوران جنگ سرد ایدئولوژیک میان قطب های قدرت بین المللی را شاهد بودیم و تاسیس سازمان های بین المللی در این قرن صورت پذیرفت.

اما شاید مهمترین ویژگی سده بیستم پیدایش و هموردی ایدئولوژی های سیاسی مختلف باشد سده بیستم مأمون ایدئولوژی ها یی مانند مارکسیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، آنارشیسم و دیگر مکاتب فکری بوده است. همان طور که می دانیم ریشه ی تمامی این مکاتب فکری به قبل از قرن بیستم بر می گردد اما با تسامح می توان ظهور و پیدایش این ایدئولوژیها و مکاتب را در قرن بیستم تعریف نمود. ایدئولوژی های متبلور شده در قرن بیستم آثاری از جنبه ی مادی و معنوی بر جهان گذاشته بطوری که دو جنگ جهانی با آن همه ابعاد و گستردگی بر دنیا تحمیل نموده اند و مکاتب فکری این قرن به علت نقض دانش بشری نتوانستند انتظارات جامعه ی بشری را در زمینه های مختلف بر آورده سازند. از

دل اندیشه‌ی مارکسیسم نظام شوروی کمونیستی بیرون آمد که با تمام تبلیغات گسترده که کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های متعصب آمال و آرزوهای خود را در آن می‌پروراندند از درون مضمحل گردید و دیدگاه و مکتب فکری فاشیسم نیز آلمان هیتلری را پرورش داده که به مدد این ایدئولوژی جنگ جهانی دوم همراه با فجایع عظیم آن به جامعه بشری تحمیل گردید. دیگر مکتب فکری که جامعه‌ی جهانی با آن دست و پنجه نرم می‌کند دیدگاه فکری و ایدئولوژی لیبرالیسم است که به گفته‌ی خود غربی‌ها از قبیل والرشتاین، واضع نظام جهانی در سال ۲۰۲۰ این مکتب فکری نیز به بن بست خواهد رسید اما سه نکته مهم در خصوص ایدئولوژی‌های حاکم در قرن بیستم باید مد نظر قرار گیرد:

اول اینکه این ایدئولوژی‌ها همگی زائیده تفکر غرب است پس نمی‌تواند نسخه‌ای تمام‌عیار برای دیگر نقاط جهان باشد. دوم این که این مکاتب فکری همگی زائیده فکر بشری است و هیچ کدام بواسطه‌ی نقص نسبی دانش بشری نمی‌تواند کامل و جامع باشد. نکته آخر اینکه هیچکدام از این مکاتب فکری علی‌رغم ادعاهای خود نتوانستند سعادت بشری را تضمین نمایند. و وعده‌هایی که این مکاتب فکری در خصوص جامعه و فور و اشتراکی بودن منابع داده بودند هیچکدام محقق نگردید و چنان که می‌بینیم جامعه‌ی جهانی هنوز که هنوز است با این مکاتب و اثرات آن دست به گریبان است که بحران و رکود اقتصادی فعلی در غرب، خود شاهدی بر این مدعا است.

در ادامه به شرح اجمالی برخی از مهمترین و تاثیرگذارترین مکاتب فکری و ایدئولوژی‌های سده بیستم خواهیم پرداخت :

۱-۳. لیبرالیسم :

در قاموس سیاسی لیبرالیسم فلسفه‌ایست مبنی بر اعتقاد به اصل آزادی که در رنسانس و همچنین اصلاح دینی نهفته است. (بوکوک و دیگران ۱۹۹۵، ص ۴۷۵)

واژگان *liberalism* (لیبرالیسم) به عنوان آموزه *liberal* لیبرال که منظور فرد معتقد به آزادی خواهی است از واژه *liberteh* لاتین اشتقاق یافته‌اند. گاه واژه *freedom* نیز در متون به معنای آزادی به کار می‌رود. (قادی ۱۷، ۱۳۸۰). می‌توان گفت لیبرالیسم از ابتدا کوشش فکری به منظور تعیین حوزه خصوصی در برابر اقتدار دولتی بوده است. و به عنوان ایدئولوژی سیاسی از حوزه‌ی جامعه‌ی مدنی در برابر اقتدار دولت دفاع می‌کند و بنابراین از دولت مشروطه و مقید به قانون و آزادی‌های فردی و حقوق مدنی بویژه مالکیت خصوصی دفاع می‌کند. بر طبق اصول لیبرالیسم حق دولت برای دخالت در زندگی خصوصی و مدنی باید با قیودی نیرومند و مشخص محدود گردد. آزادی فردی و محدود کردن قدرت دولت به عنوان دو اصل اساسی لیبرالیسم گرچه مکمل یکدیگرند، گاه با هم تعارض پیدا می‌کنند. به این معنی که گاه حفظ و توسعه حوزه‌ی آزادی فردی منوط به دخالت دولت می‌شود از همین رو عنوان دمکراسی به عنوان تحقق لیبرالیسم، در عمل متضمن حمایت از دخالت‌های دولت در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی بوده است. (بشیریه، ۱۳۷۶، ۱۲)

از دیدگاه فلسفه سیاسی، لیبرالیسم در معنای وسیع آن، فلسفه افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد

ممکن است و دشمن اصلی آن تمرکز قدرت است که بیشترین آسیب را به آزادی فردی می‌رساند. از دیدگاه لیبرالی فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی اولویت دارد. در حقیقت لیبرالیسم نه تنها ایدئولوژی سیاسی بلکه نوعی راه زندگی است. به این معنا، لیبرالیسم از آغاز همزاد و همراه سکولاریسم جدا انگاری دین از دولت، مدرنیسم یاسنت ستیزی، فلسفه‌ی اختیار یا جبرستیزی بازار آزاد رقابت کامل، فرد گرایی، مشارکت سیاسی، نظام نمایندگی، عقل گرایی، ترقی خواهی و علم گرایی بوده است. (پیشین، ص ۱۴)

از نظر تاریخی لیبرالیسم به معنای وسیع آن نخست در مقابل سلطه‌ی مذهبی و سپس در برابر سلطه‌ی سیاسی حکام خودکامه پدید آمد. مقابله آن با سلطه‌ی مذهبی کلیسا آن را با جنبش ملی گرایی اولیه نیز عجین ساخت. با این حال لیبرالیسم با خود کامگی حکام مطلقه نوساز و ملی گرا و ضد کلیسا نیز به مقابله برخاست. مهمترین خواست لیبرال ها در مقابل حکام مطلقه محدود کردن قدرت آنان به قانون بود که عمدتاً از طریق انقلابات حاصل شد و در اسناد مهمی چون منشور حقوق انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ انگلستان، اعلامیه استقلال ۱۷۷۶ آمریکا و اعلامیه‌ی حقوق انسان و شهروند مجلس انقلابی فرانسه در ۱۷۸۹ تجلی یافت. (پیشین، ص ۱۵)

لیبرالیسم با توجه به قرابت آن با محافظه کاری درطول تطور تاریخی خود دچار تحولات گوناگونی بوده و همواره خاصیت خودترمیم کن داشته است. اگر چه اندیشه های مارکس و مارکسیسم و تمام شقوق آن کاستی و نواقص لیبرالیسم را آشکار نمود اما شواهد حاکی از آن است که یکی از عوامل قوام اندیشه لیبرالیسم تا کنون دیدگاه مارکس بود چرا که از نظر مارکس پس از طغیان پرولتاریا انقلاب اجتماعی اتفاق می افتد و صورت بندی اجتماعی تغییر می یابد لذا لیبرالیسم با توجه بیشتر به طبقه ی کار گر و با تشکیل دولت های رفاهی در غرب توانست خود را از بحران های جدی برهاند.

غرب و لیبرالیسم غربی تا کنون چندین بحران را پشت سر گذاشته است از جمله‌ی این بحران ها رکود اقتصادی . ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ و بحران ورکود اقتصادی فعلی که دامن گیر وال استریت گردیده است. اما این دو چالش یک تفاوت عمده با هم دارند، اگر چه هر دو بحران به علت مشکلات اقتصادی و ناهماهنگی در اقتصاد ایجاد گردیده است اما بحران فعلی لیبرالیسم علاوه بر رکود اقتصادی در حوزه ی معنایی این اندیشه ی سیاسی و مکتب فکری رخ داده است. چراکه تفکر لیبرالیسم نه تنها در رسیدن به جامعه وفور اقتصادی ناکام گردید بلکه در نهایت این مکتب به استیصال و بیچارگی قشر ضعیف جامعه و افزایش های مالیاتی و هزینه بیمه های تامین اجتماعی و بیکاری توأم با از دست دادن منازل مسکونی بعلت بدهی بانکی برای شهروندان غربی انجامیده است. جنبش اخیر ضد وال استریت نماد آشکار مخالفت های گسترده در اکثر کشور های غربی با فلسفه لیبرالیسم و سیستم سرمایه داری است.

۲-۳. مارکسیسم :

یکی از پرآوازه ترین آموزه ها و مکاتب فکری قرن بیستم مارکسیسم است. مارکسیسم دارای شعبات و تقسیم بندی های متفاوتی است که پرداختن به تمام تقسیمات آن در این مقال میسر نمی باشد. مارکسیسم تنها ایدئولوژی است که به نام فرد خاصی که واضع آن بوده است نام گذاری گردید.

بحث پیرامون اندیشه‌ی مارکس رامی توان حول سه محور اصلی تقسیم نمود. محور اول: رابطه میان اندیشه‌ی هگل و مارکس را بازمی‌نماید و نشان می‌دهد که مارکس چه نکاتی را از هگل وام گرفت. محور دوم: نگاهی به برداشت ماتریالیستی، از تاریخ است و هدف آن بیان فلسفه‌ی تاریخ مارکس می‌باشد. سومین محور: دربرگیرنده‌ی عقاید اقتصادی مارکس است که در کتب سرمایه و تئوری‌های ارزش اضافی او مطرح گردیده است. (صادقی، ۴۴، ۱۳۷۶)

مارکسیسم به شکل رایج و متعارف آن به مراحل پنج‌گانه‌ای قائل می‌شود که شامل کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیت، بورژوازی و سرانجام سوسیالیسم منجر به کمونیسم است. خود مارکس از شیوه‌های دیگر از جمله شیوه‌ی تولید آسیائی سخن به میان می‌آورد. مارکسیسم طی یکصدسال گذشته تاثیر گسترده‌ای بر تاریخ و اندیشه‌ی غربی و جهانی گذاشته است. انقلاب روسیه بر پایه تعبیری از مارکسیسم، به نوسازی و صنعتی کردن بخشی از جهان انجامید. در غرب نیز دولت رفاهی تا اندازه‌ای تحت تاثیر گسترش جنبش‌ها و اندیشه‌های سوسیالیستی و رادیکالی پدید آمد که خود از طریق مارکسیسم در قرن بیستم جان تازه‌ای گرفتند. (بشیریه، ۲۱، ۱۳۷۶). در طی قرن بیستم انواع گوناگونی از مارکسیسم پدید آمد که در بیشتر موارد حتی از حدود مقصود خود مارکس نیز فراتر می‌رفت. از این تقسیم‌بندی‌ها می‌توان به مارکسیسم ارتدوکس، تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم، مارکسیسم انقلابی، لنینیسم، مارکسیسم فلسفی، مارکسیسم انتقادی، مارکسیسم ساخت‌گرا و... اشاره نمود.

در نهایت می‌توان گفت تعبیرهای متفاوت از اندیشه‌ی مارکس تا اندازه‌ای در ابهامات موجود در اندیشه خود مارکس ریشه دارد و تا اندازه‌ای نیز حاصل تاثیر تحولات و مسائل اجتماعی و سیاسی قرن بیستم بر مفسران آن اندیشه بوده است. مارکس بر آن بود که مجموعه‌ی روابط تولید در هر عصری زیربنایی را تشکیل می‌دهد که بر اساس آنها روبناهای سیاسی و ایدئولوژیک قرار می‌گیرد. منظور از روابط تولید، شیوه‌ی سازماندهی به تولید اجتماعی و وسایل و ابزارهای لازم برای آن است. اما در هر عصری سرانجام نیروهای تولید از روابط تولید پیشتر می‌رود و در نتیجه، تضاد و انقلاب اجتماعی رخ می‌دهد. در عصر سرمایه‌داری نیز وقتی نیروهای تولید به عالی‌ترین وجه توسعه و تکامل خود در درون روابط تولید مستقر برسند، جامعه‌ی بورژوائی در نتیجه‌ی وقوع سلسله‌ای از انقلابات فرو خواهد ریخت و زمینه برای پیدایش صورت‌بندی تاریخی جدیدی به نام سوسیالیسم فراهم خواهد آمد. (پیشین، ص ۴۰۰)

ایدئولوژی مارکسیسم گرچه پس از فروپاشی شوروی در اواخر سده‌ی بیستم کامل از بین نرفته ولی با سقوط شوروی به عنوان سردمدار بلوک شرق که داعیه دار ایده‌ی کمونیستی بود به عنوان یک ایدئولوژی منفعل در صحنه‌ی بین‌الملل مطرح گردید و با تغییراتی که در کشورهای چین و... پیدا کرده راه برای لیبرال‌ها هموار گردید که سخن از برتری ایده‌ی لیبرالیسم به میان آورند و اظهار دارند تنها ایدئولوژی که می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای بشری باشد لیبرالیسم است.

آنارشیسم که ریشه در زبان یونانی دارد در زبان لاتینی و سایر زبان‌های اروپایی با ریشه‌ی لاتینی استعمال شد. این واژه در اصل ترکیبی *an-archos* است. *archos* و دیگر هموند آن *archy* به معنای تمرکز و رئیس است و با آوردن *an* در اصل واژه بار منفی و سلبی به خود می‌گیرد پس آنارشیسم را می‌توان آموزه‌ای معتقد به بی‌سری دانست و چون مهم‌ترین نهاد متبلور سر، حکومت است، پس آنارشیسم نوعی اعتقاد به بی‌حکومتی است. (قادری، ۱۳۸۰، ۶).

گرچه آنارشیسم مخالف سرسخت هر گونه حکومتی است، این مخالفت فقط به حکومت محدود نمی‌شود. آنارشیسم با دیگر نهادهایی که بتوانند مانند حکومت بر انسان‌ها سیطره پیدا کنند مخالفت می‌ورزد. (پیشین، ص ۷).

یکی از ایدئولوژی‌های رایج در قرن بیستم که بر خلاف آموزه‌های مارکسیسم و لیبرالیسم که مورد توجه دانشگاهیان و مجامع علمی بوده بیشتر مورد توجه غیره دانشگاهیان و رمان‌نویسان است آنارشیسم است. مردم عامه وقتی واژه‌ی آنارشیسم را می‌شنوند مفهوم هرج و مرج طلبی را به ذهن متبادر می‌کنند. ولی این آموزه بیشتر با بار منفی همراه بوده و نفی‌کنندگی اقتدار و تمرکز است که این اقتدار و تمرکز جلوه‌ی خود را در شکل نهاد حکومت عرضه می‌نماید.

به نظر می‌رسد بشر با همه‌ی انتقاداتش به نهاد حکومت و دولت زندگی بدون این نهاد را غیره ممکن می‌داند به طوری که هابز دولت را ضرور می‌داند و حتی در ادیان و مذاهب دینی به این امر صحت گذاشته شده و در جمله‌ای که منتسب به امیر مومنان علی (ع) است لزوم وجود حکومت مطرح گردید که می‌فرمایند: الناس لا بد من امیر بر او فاجر.

می‌توان گفت اصل مشترک آنارشیست‌ها و نقطه‌ی پیوند دهنده‌ی تمامی آموزه‌های آنارشیستی در نفی حکومت است. آنارشیست نمی‌تواند موافق نهاد حکومت به عنوان نهاد طبیعی باشد. نهاد حکومت از دیدگاه آنارشیسم یک نهاد تأسیسی است. به این ترتیب آنارشیسم همچون مارکسیسم نه تنها معتقد است که نهاد حکومت طبیعی نبوده و تأسیسی است بلکه معتقد است باید در انتظار زوال و اضمحلال آن نیز باشیم.

تفاوت مکتب آنارشیسم با مارکسیسم در نحوه‌ی آغاز و انجام نهاد حکومت بر خاسته از نگرش‌های آنها نسبت به انسان، فلسفه‌ی تاریخ، نیروهای موجد و نظیر آن است. به طور مثال آنجایی که مارکسیسم حکومت را تأسیسی و نهادی منطبق با تحولات در عرصه‌ی نیروها و روابط تولیدی می‌بیند، به همین اعتبار معتقد است که حکومت پس از پایان سیر تطوری خود به پایان راه خواهد رسید. ولی آنارشیسم به نفی حکومت در هر زمانی که امکان داشته باشد معتقد است دیگر تشابه جزئی آنارشیسم با اندیشه‌ی لیبرالیسم راست که خواهان حداقل حکومت است، این است که این دو آموزه در بنیادهای فردگرایانه مشترکند و در زمینه‌ی حکومت نیز مشترکات نزدیکی دارند، با این تفاوت که لیبرالیسم راست خواهان حداقلی از حکومت است ولی آنارشیسم فردگرایانه همین حداقل را هم نمی‌پذیرد. (پیشین

ص ۱۰)

۴-۳. فاشیسم (نازیسم):

فاشیسم آموزه‌ای حکومتی است که به وسیله‌ی قدرت مسلط موسولینی، بر ایتالیا حاکم شد و در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ دوام آورد. فاشیست از واژه fascio ایتالیایی که معنای گروه و دسته را می‌دهد گرفته شده است و به کنایه به چوب دستی و عصای امپراتوران روم هم اطلاق می‌شود. (قادری، ۱۳۸۰، ۱۳۸)

جنبش دیگری در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ پس از بحران اقتصادی اروپا در آلمان توسط حزب کارگری ناسیونال آلمان که به شکل مختصر به آن نازیسم اطلاق گردید بوجود آمد که می‌توان گفت در هر دو آموزه نشانه‌ای از نظام تمامیت خواه یا توتالیتار اجتماعی وجود دارد. از دیگر وجه تشابه دو آموزه فاشیست و نازیسم علاوه بر تمامیت خواهی جایگاه عقل در این دو نظام هاست اگرچه در نظام هگلی عقل جایگاه ویژه‌ای داشته است نظام‌های فاشیست و نازیست خصلت عقل‌گریزی دارند. اگر در دیدگاه آنارشیستی وجود دولت قابل پذیرش نبود فاشیسم فردگرایی و منافع فردی را محکوم کرده است و جای آن را به دولت که مظهر خود آگاهی و کلیت ملت همچون موجودی تاریخی است می‌سپارد از نظر فاشیسم فرد در جهت هماهنگی با دولت محلی از اعراب خواهد داشت.

در خصوص منشاء پیدایش آموزه‌ی فاشیسم دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است از جمله دیدگاهی که فاشیسم را ترفندی سرمایه دارانه تلقی میکند که هدف آن ممانعت از پیروزی جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی بوده است. گروهی فاشیسم را به منزله‌ی آموزه‌های تمامیت خواه بررسی کرده اند و گروه سوم عامل پیدایش فاشیسم - نازیسم را در شرایط گذار جوامع آلمان و ایتالیا و پیوند آن با مدرنیسم تلقی کرده اند. اما تحلیل اول که توسط مارکسیست‌ها ارائه شد بیشترین سر و صدا را در مجامع علمی به همراه داشت به عنوان مثال (وایدا) فاشیسم را پدیده‌ی جامعه سرمایه داری می‌داند ولی آن را یک توطئه‌ی سرمایه دارانه تلقی نمی‌کند یعنی مارکسیست‌ها معتقدند فاشیسم یا نازیسم زائیده دنیای سرمایه داری است اگر چه این پدیده عمده‌اً ایجاد نشد ولی به خاطر شرایط حاکم بر این جوامع ظهور کرد.

۳-۵. فمینیسم:

واژه فمینیسم از کلمه لاتین femina یعنی جنس زن گرفته شده است. در قرن بیستم فمینیسم به جنبش فکری یا نظریه‌ای گفته می‌شود که معتقد است زنان به علت جنس خود در طول تاریخ به فرو دستی کشیده شده اند و تحت تبعیض‌های گوناگون قرار گرفته اند.

فمینیسم آموزه‌ای است که وجه اصلی تمامی تفاسیر و گونه‌های آن بر این باور استوار است که زنان بدلیل جنسیتشان، گرفتار تبعیض هستند، آموزه‌های مانند مارکسیسم یا راسیسم تاکید خود را بر طبقه یا نژاد قرار می‌دهند و آموزه‌هایی مانند آنارشیسم یا لیبرالیسم بر مفاهیمی چون آزادی استوار هستند اما فمینیسم، جنسیت را محور تفکر و رفتار قرار داده است (قادری، ۱۳۸۰، ۱۲۵)

یکی از جنبش‌ها و مکاتب فکری که در قرن بیستم نضج گرفت و عمدتاً از سوی زنان پیگیری گردید و هدف خود را بر داشتن تبعیض جنسیتی اعلام نمود فمینیسم بود. در طی تغییراتی که در اثر عصر روشنگری و انقلاب فرانسه در اروپا رخ داد مناسبات بین دو جنس زن و مرد مورد سوال قرار گرفت. در

اواخر قرن نوزدهم این حرکت ها به وجود آمد و گرچه قبل از آن آثاری در حمایت زنان نگاشته شده بود اما در قرن بیستم فمینیسم به صورت واضح موجودیت پیدا کرد .

فمینیسم در قرن بیستم دارای شعباتی گردید که هر کدام مسائلی را دنبال می کرد که اهم آن عبارت اند از : فمینیسم لیبرال-فمینیسم مارکسیستی-فمینیسم سیاه-فمینیسم رادیکال. به عنوان مثال فمینیسم لیبرال بر آزادی و حقوق برابر زن و مرد تأکید دارد.. فمینیسم مارکسیسم بررهایی کامل زنان از طریق مبارزات طبقاتی که در اندیشه ی مارکسیسم اهمیّت دارد معتقد است. فمینیسم نژادی که همان فمینیسم سیاه است جدا از تبعیض جنسیتی ، تبعیض در اثر نژاد را هم دنبال می کند ، پس می توان گفت : فمینیسم سیاه یک فمینیسم دوجنبه ای هم از لحاظ جنس و هم از لحاظ نژاد است . اما فمینیسم رادیکال به دنبال برتری دادن زنان بر مردان و زیر دستی مردان است که به همین لحاظ فمینیسم رادیکال خوانده شده است .

جنبش فمینیستی در اوایل قرن بیستم با شدت دنبال گردید و دستاورد هایی نیز برای فمینیست ها در بر داشت اما با ظهور اندیشه و جنبش های اقتدار گرا همچون نازیسم و فاشیسم جنبش فمینیستی در محاق رفته و کنترل گردید.

۶-۳ اکولوژیسم (محیط زیست گرایان):

اصطلاح اکولوژی یا بوم شناسی از ترکیب واژه های یونانی *oikos* (به معنای خانه یا زیست گاه) *logos* (به معنای شناخت یا علم به چیزی) بر ساخته شده است. (وینسنت، ۱۳۷۸، ۲۹۲). اکولوژی به عنوان یک دیسپلین علمی، مطالعه پیوند ها ، بهم وابستگی و جریان انرژی است که در محدوده میان موجودات زنده و اکوسیستم وجود دارد اما در معنای جدیدتر سیاسی، اکولوژی اشاره به چشم اندازی دارد که برای حفظ و حراست از محیط طبیعی مورد استفاده قرار می گیرد . (بال، ۱۳۸۴، ۳۸۰)

برای نخستین بار این واژه توسط هگل در اواخر دهه ی (۱۸۶۰) به کار رفته است، معنای مدنظر هگل «علم روابط میان ارگانیسم ها و محیط زیست آنها بوده است.» (وینسنت، ۱۳۷۸، ۲۹۳). می توان رد پای مفاهیم اکولوژی را از آغاز خلقت بشر تا کنون پی گیری کرد. چنین به نظر می رسد که انسان های پیش از عصرصنعتی شدن حساسیت و احساس مسئولیت و مراقبت بیشتری نسبت به جهان پیرامون خود داشته اند . از این نظر می توان به جهان بینی و فلسفه طبیعی زرتشت اشاره داشت که عناصر اربعه آب، باد، خاک و آتش در آن محترم شمرده می شدند. اما به طور واضح و جدی نهضت اکولوژی به دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر می گردد.

در ربع قرن پایانی قرن بیستم یکی از جنبش های اجتماعی ممتاز که جایگاه ویژه ای را پیدا کرد، جنبش زیست بوم گرایان یا محیط زیست گرایان بود . آنچه در ارتباط با محیط زیست گرائی باید یاد آور شد این است که قسمت اعظم مشکلات زیست محیطی همچنان باقی است و لاینحل مانده است چرا که حل آن مستلزم تغییر شکل شیوه های تولید و مصرف و همچنین شیوه های سازمان اجتماعی و زندگی های جامعه شناسی، علوم و تحقیقات، علاقه ی شخصی است. مباحث مربوط به نهضت محیط زیست گرایان از اواخر دهه ی ۱۹۶۰ در اکثر نقاط جهان به وجود آمد و نقاط اصلی و کانون آن در

آمریکای شمالی و اروپا است. از نظرسنخ شناسی می توان گفت محیط زیست گرائی آن دسته از کنش های جمعی، سیاست ها و گفتمان هایی که تحت عنوان محیط زیست گرائی دسته بندی می شوند چنان ناهمگونند که اندیشه ی وجود یک نهضت واحد را با چالش مواجه می کنند. در مجموع می توان گفت: حفظ طبیعت، و صور مختلف آن سر چشمه نهضت محیط زیست گرایمی و پرداختن به مسائل زیست بوم محیطی و صور مختلف آن چون آب، هوا، زمین و مراتع می باشد.

اگر با کمی دقت بررسی نمائیم متوجه خواهیم شد که از بین ایدئولوژی ها و آموزه های سیاسی که در قرن بیستم نضج گرفته اند نهضت اکولوژیسم در قرن پیشاروی (قرن ۲۱) بیشترین توجه جامعه جهانی را به خود جلب خواهد کرد. مسائلی چون گرم شدن تدریجی زمین یا پدیده ی گلخانه ای، کم آبی و کمبود آب شیرین که تنها ۲/۵ درصد از آب موجود کره ی زمین شیرین است در صورتی که ۷۰ درصد از سطح کره ی زمین پوشیده از آب می باشد. تخریب جنگل و مراتع و افزایش زمین های لم یزرع علی رغم افزایش جمعیت و نیاز بیشتر به تولیدات کشاورزی حاصل شده از زمین، انقراض گونه های مختلف جانوری و گیاهی، افزایش طوفان های موسمی در اثر تخریب جنگل و محیط زیست باعث گردیده که مسئله محیط زیست به عنوان بزرگ ترین چالش سده ی بیست و یکم مطرح گردد که در این خصوص اقداماتی از قبیل پیمان کیوتو و غیره آغاز گردید که به نظر می رسد این مهم کافی نبوده است و اگر چه جنبش های موسوم به صلح سبز در جهان مجدداً شروع به فعالیت جدی نموده اند اما هم اکنون راه درازی تا مرتفع شدن این معضل در قرن فرا رو خواهیم داشت.

۴- پیش در آمدی بر پایان تاریخ و هزاره گرایمی لیبرالیسم:

موضوع پایان تاریخ یکی از موضوعاتی است که متفکران کثیری در آن غورو معنا نموده اند مارکس به موضوع پایان تاریخ از منظری اقتصادی می نگریست و معتقد بود کمونیسم مرحله نهایی روند دیالکتیکی تاریخ است. از نظر هگل مرحله خود آگاهی جامع و کامل بشری آخرین مرحله تاریخ است از نظر وی رشد و توسعه خود آگاهی با ساختارها و سازمانهای اجتماعی هریک از مراحل گذرای تاریخ (مرحله قبیله ای - برده داری - تئوکراسی و نهایتاً مرحله پایانی مساوات دموکراتیک) ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد. در باور هگل از آنجا که انسان ساخته و پرداخته شرایط تاریخی و اجتماعی خویش است، تاریخ در حرکت جبری خود که تجلی آشکاری از عقلانیت و واقعیت است به نقطه ای مطلق منتهی می شود که در آن آخرین شکل عقلانی جامعه و دولت تحقق می یابد.

در آستانه هزاره سوم، افرادی چون فرانسیس فوکویاما از هزاره گرائمی لیبرالیسم سخن بمیان آورده اند. فرض اصلی وی در نظریه پایان تاریخ خود این مهم است که یک مسیر تکاملی زیر بنایی برای تاریخ وجود دارد و این مسیر به یک نقطه پایانی می رسد که در آن نقطه پیکار ایدئولوژیک جای خود را به

محاسبات اقتصادی، نگرانی زیست محیطی یا تامین نیازهای مصرفی خواهد داد فوکویا ما در نظریه خود بر نقش علم تاکید بسیار دارد اما علم مورد نظر وی علمی است که توسط سرمایه داری برانگیخته می شود تا صرفاً نیازهای بشری را پاسخ دهد. نظریه فوکویاما که مصداق بلند پروازی هزاره گرایی لیبرالیسم است سخن از یک دولت واحد جهانی با محوریت لیبرال دموکراسی می کند. ادعای جهانی شدن لیبرال دموکراسی غربی بعنوان شکل نهایی حکومت انسانها و یاد آوری آن به عنوان نقطه پایانی تکامل ایدئولوژیک بشری و پایان تاریخ مبتنی بر شواهدی است که دیگران نیز در عصر جهانی شدن آنرا عنوان نموده اند. (توحید فام، ۱۳۸۲، ۵۰)

بنظر می رسد هزاره گرایی لیبرالیسم بهترین نمایش خود را در تفکرات و ایده های فوکویاما باز می یابد فوکویاما در زمانی که خلا ایدئولوژیک برنظام جهانی حاکم بود از فرصت استفاده نمود و مبحث هژمونی لیبرالیسم غربی را در پایان تاریخ مطرح نمود. فوکویاما هزاره سوم را هزاره لیبرالیسم غربی می داند که دنیا هیچ راهی جز تجربه لیبرال دموکراسی غربی در مقطع فعلی درپیش رو نخواهد داشت.

درنهایت می توان گفت روح هزاره گرایی لیبرالیسم غربی که فوکویاما تحت عنوان پایان تاریخ از آن نام برد بعلت دیدگاه مادی گرایانه، مصرف گرایی و لذت گرایی که بقول برژینسکی خود عامل منسوخ شدن درونی تمدن غربی است بنظر می رسد مطلوبهای بشری را جوابگو نخواهد بود و در ایده هزاره گرایی ما به نوعی به لغو روح معنوی در دیدگاه بشری مواجه هستیم و لغو معنا گرایی در آن حاکم گردیده و خواسته ها و مطلوبهای بشری صرفاً مسائل مادی عنوان گردیده گرچه در لیبرالیسم مورد ادعای هزاره گرایان غربی مطلوبها و خواسته های مادی نیز برآورده نشده است.

۵- پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما؛ از گفتار تا واقعیت:

فرانسیس فوکویاما اندیشمند امریکایی ژاپنی الاصل استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه هاپکینز امریکا است که سالها با نهادهای نومحافظه کار امریکا مرتبط بوده است و از مهمترین آثاری که تاکنون از وی منتشر شده است می توان از ۱- فروپاشی بزرگ طبیعت بشری و بازسازی نظم اجتماعی که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد ۲- آینده پسا بشری ما: آثار انقلاب فن آوری زیستی که در سال ۲۰۰۲ میلادی منتشر شد ۳- بنای دولت، حکومت و نظم جهانی در قرن ۲۱ که در سال ۲۰۰۴ منتشر گردید ۴- پایان تاریخ و آخرین انسان که در سال ۱۹۹۲ در ایالات متحده امریکا نام برد (موسوی، ۱۳۸۸).

مورد اخیر مهمترین اثر علمی این متفکر می باشد که در ذیل ابتدا مفروضات بنیادین نظریه "پایان تاریخ" را ذکر نموده سپس به شرح و نقد آن می پردازیم:

* مفروضات نظریه پایان تاریخ:

فوکویاما ابتدا جهت ارائه نظریه خود مفروضاتی را مطرح می نماید که اهم آنها از دیدگاه نویسنده بدین شرح است:

- در این نظریه برای حیات سیاسی و اجتماعی انسان نهایت و پایانی فرض گردیده است.
- ۱- علت پنداشتن پایان حیات سیاسی و اجتماعی انسان در این نظریه بر این اساس است که سیر تکاملی صورت بندی بشر به نهایت رسیده است.
 - ۲- در این نظریه موجودیت پایانی حیات بشری از لحاظ ساختار درونی قابلیت رشد و تکامل خواهد داشت.
 - ۳- منظور از صورت پایانی حیات بشری لیبرال دموکراسی است که مصداق کامل آن می باشد.
 - ۴- خود نسخه کامل حیات بشری (لیبرال دموکراسی) دارای اجزایی از قبیل کثرت گرایی حقوق بشر، بازار آزاد و انسان محوری و توجه به مطلوبهای مادی بشر می باشد.
 - ۵- از نظر فوکویاما ما در تمام تحولات پایانی دانش و تکنولوژی مدرن می باشیم که تمام زوایای زندگی انسان راتحت تاثیر خود قرار داده است. (همایون مصباح، ۱۳۸۳، ۱۲۰)
- نظریه جنجال بر انگیز پایان تاریخ توسط فرانسویس فوکویاما در سال ۱۹۸۹ مطرح گردید، آنچه در این نظریه مهم به نظر می رسید تفوق لیبرال دموکراسی بر سایر ایدئولوژی های موجود بود. در سال ۱۹۵۰ با شکست فاشیسم از نظر لیبرالها پیروزی لیبرالیسم ثابت گردید که از آن به عنوان نظریه پایان عصر ایدئولوژی نام برده می شود. در سال ۱۹۸۹ با سقوط کمونیسم یعنی ایدئولوژی افراطی چپ شاهد ارائه نظریه پایان تاریخ از سوی فرانسویس فوکویاما در تأیید پایان جنگ سرد و عبور از مرحله ای خاص از تاریخ و پایان تاریخ و یا پایان روند تکامل ایدئولوژیکی بشری و جهانی شدن و جامعیت یافتن دموکراسی غربی به عنوان آخرین شکل دولت انسانی هستیم. (توحید فام، ۱۳۸۲، ۴۴) گرچه نظریه پایان تاریخ نظریه ای جدید نیست و قبلا مارکس نیز معتقد بود که روند دیالکتیک تاریخ براساس دترمینیسم اقتصادی به مرحله نهائی و پایانی خود یعنی کمونیسم می انجامد که در این مرحله تمامی تضادها و تناقضات قبل پایان یافته و جامعه ای جهانی و عاری از طبقه، دولت و مهمتر از همه حاکمیت انسان بر اشیا ظاهر می شود البته مفهوم تاریخ به عنوان روندی دیالکتیک و در حال تکامل که از سوی مارکس بیان گردید از فلسفه تاریخ هگل به عاریت گرفته شده هگل را می توان اولین دانشمندی دانست که پیشرفت تاریخ را از مرحله ابتدائی خود آگاهی به مرحله پایانی خود آگاهی جامعه و کامل بشری مطرح نمود (توحید فام، ۱۳۸۲، ۴۵-۴۴).
- فوکویاما در نظریه خود از داروینیسم اجتماعی نیز سود برده است که براساس آن بهترین ها پیروز می شوند و معتقد است چون امریکائی ها پیروز شده اند پس بهتر از بقیه هستند و معتقد است اگر لیبرالیسم در پایان عصر ایدئولوژی ها بر دیگر ایدئولوژی ها پیروز شده دلیل آن است که بهترین است. اما فوکویاما این مهم که لیبرالیسم خود شکلی از دنیای مدرن و نوگرایی است که بر دیگر اشکال پیروز شده رانادیده می گیرد. در حالی که خود تجدد و مدرنیسم در حال خالی نمودن جایگاه بر اشکال دیگر جهان بینی ها از قبیل پست مدرنیسم است. (همان، ص ۴۶)
- فوکویاما در گفت گویی که با مایکل لرین و بئاتریس دارد می گوید: ((من صرفاً کوشیده ام نشان دهم که در شرایط کنونی راهکارهای نهادی معتبری که به گونه ای بنیادین متفاوت از راهکارهای ما باشد و

بتواند جامعه رضایت بخش از جامعه لیبرال دموکراتیک نو بسازد وجود ندارد)) (فوکویاما، سیاست بین الملل ش ۱۷۶-۱۷۵).

در مقاله پایان تاریخ فوکویاما لیبرالیسم اقتصادی را مقدم بر لیبرالیسم سیاسی قرار داده و اظهار می دارد لیبرالیسم اقتصادی یعنی سرمایه داری یا اقتصاد بازار آزاد نیروی است که لیبرالیسم سیاسی را پیش می برد. این تفکر که لیبرالیسم اقتصادی منجر به لیبرالیسم سیاسی یا توسعه سیاسی می شود در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان فوکویاما مجدداً تکرار می شود. اما استثنا و شروطی را می پذیرد که در آن کشورهای شرق آسیا و خاورمیانه استثنا محسوب می شود. فوکویاما لیبرالیسم سیاسی را نیز حق آزادیهای فردی که مورد حمایت حاکمیت قانون است تعریف می کند که شامل آزادیهای شخصی و مالکیت آزادیهای مذهبی و حقوق سیاسی است. (نیدروین پیترز، ۸۰-۷۹، ۴۵)

فوکویاما نظر می دهد که آیا ما صرفاً شاهد تحولی گذرا در پیروزی دموکراسی لیبرال هستیم یا با یک الگوی دراز مدت توسعه سروکار داریم. وی با بررسی ۴۰۰ سال تاریخ مدرن اظهار می کند که یک روند مشخص جهانی در جهت دموکراسی لیبرال در کار است که بر تمامی جوامع انسانی یک الگوی تطور مشترک را تحمیل می کند. قابل ذکر است که فرانسیس فوکویاما استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه هاپکینز آمریکا تا کنون سه نظریه مهم در عرصه سیاست ارائه داده که عبارتند از: ۱- نظریه پایان تاریخ ۲- پایان نظم ۳- دگرگونی عظیم. (موسوی، ۱۳۸۸)

در نظریه پایان تاریخ که مهم ترین و شاخص ترین نظریه وی است که مورد توجه ما در این نوشتار نیز می باشد بر این باور است که تاریخ در حال به پایان رسیدن است و بشر یک الگوی و آلترناتیو برای ساماندهی خود در جهان فعلی در اختیار دارد و آن چیزی جز ایدئولوژی لیبرال دموکراسی نیست. در نظریه پایان نظم معتقد است که سرمایه اجتماعی غرب در حال افول است که این مهم با آمار و ارقام که از پلیس و مقامات قضائی کشورهای غربی منتشر شده قابل درک است که وضعیت نظام خانواده باعث فروپاشی غرب می شود و در نظریه دگرگونی عظیم معتقد است که اگر دولت و جوامع غربی سرمایه اجتماعی خود را احیاء نمایند دگرگونی و تغییرات عظیمی در دنیا پدید می آید و جایگاه غرب با تمدن دیگری معاوضه خواهد شد. بنظر می رسد گرچه فوکویاما بعداً در جهت اصلاح و ترمیم نظر پایان تاریخ خود قدمهایی را برداشت اما این نظریه نتوانست بعنوان آلترناتیوی در عرصه عملی جهان سیاست عمل نماید.

۱-۵ نقدی بر نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما :

اصولاً بر این نظریه از ابتدای طرح موضوع نقادیهای فراوانی صورت پذیرفت و نقدهای که از این نظریه صورت گرفته را می توان به دو دسته ۱- نقدهای عملی ۲- نقدهای علمی دسته بندی نمود. در نقدهای عملی ما در نظام بین الملل و عرصه عمومی سیاست با رخدادهای مواجه گردیدیم که خط بطلانی بر نظریه فوق کشیده است. برای نمونه، بر اساس نظریه فوکویاما که معتقد به نوعی داروینیسم اجتماعی

بود اظهار می داشت: که بهترین ها پیروز می شوند پس چون امریکا در نبرد ایدئولوژیکی حاکم پیروز شده بهترین است و لیبرالیسم را بهترین خط مشی در جهان امروز محسوب می نمود. (توحید فام، ۱۳۸۲، ۴۶،

حال آنکه امروزه شاهدیم که بازار آزاد جهانی که پس از سقوط شوروی ایجاد شد به همان دلایل مشابه کمونیسم دچار زوال گردیده است نو لیبرال ها نیز مانند مارکسیست ها در اقتصاد معتقد به حتمیت گرائی (دترمینیسم) هستند آنها نیز بر این باورند که مقدر شده است کشورها در هر کجای عالم از یک نظام اقتصادی مشابه و تشکیلات سیاسی واحد پیروی کنند بعنوان نمونه کارشناسان صندوق بین المللی پول معتقدند که اندونزی و آرژانتین علی رغم تفاوت های و مشکلات متفاوت باید به اقتصاد جهان آزاد بپیوندند که ما شاهد فلج شدن اقتصاد اندونزی هستیم در صورتی که آرژانتین به یک کشور جهان اول تبدیل شده است. (گری، ۱۳۸۴)

دیگر عامل رشد کشورهای جنوب و شرق آسیا جدایی از سیر خط غرب است کشورهای چون ژاپن-کره جنوبی و بالخص چین به نظر می رسد راه پیشرفت خود را در مجرای دیگری غیر از دموکراسی لیبرال یافتند. کشور چین کمونیست که امروزه به جهان غرب درس سرمایه داری نو را می آموزد در تبادلات اقتصادی با امریکا چندین برابر تراز تجاری مثبت دارد بطوریکه امریکاییها از این واقعه نگران و در نشست گروه ۲۰ کشور صنعتی جهان امریکا صراحتاً به علت پایین نگه داشتن ارزش یوان پول کشور چین، چین را مورد انتقاد قرار داد و بصورت غیر محسوس امریکا در حال نزدیک شدن به اقتصاد چین و همکاری با آن شده است. در نهایت می توان گفت نقد ملموس لیبرال دموکراسی و ناتوانی تمدن غربی در فتهوای کلام برژینسکی مشاور امنیت ملی اسبق امریکا و از سیاستمداران برجسته آن کشور پیداست در نظر او سکولاریسم غربی به عنوان یک موج فرهنگی که در آن مصرف گرائی-دنیا پرستی-خوش گذرانی-لذت گرایی یک اصل خوب تلقی می شود در حالی است که طبیعت بشر و فطرت بشر چیز دیگری را طلب می نماید این همان عامل آفت نابود شونده تمدن غربی و فرهنگ غربی است. به نظر می رسد نقدهای علمی که در این نظریه صورت پذیرفته عمده ترین نقد علمی این است که تغییر، رشد و پیشرفت علم و تکنولوژی به صورت خطی و یگانه آنطوری که فوکویاما می گوید نیست بلکه عمدتاً همراه با رشد، تغییر و چند خطی است. اما بعنوان مثال ما در اینجا به علت اینکه مجال آن در این نوشتار نمی باشد فقط دو مورد از نقدهای که از نظریه فوق در جهان غرب شده را می آوریم اولین نقد مربوط به ژاک دریدا اندیشمند و منتقدپساساختار گرای فرانسوی است. ایشان آموزه فوکویاما را در ادامه خوش باوری های ساده لوحانه مارکس و فلسفه غالب که در کل تاریخ قرن نوزدهم متکی بر تک خطی بودن تاریخ بود قلمداد می نماید. از نظر دریداستم فقر و گرسنگی سنتز لیبرال دموکراسی است و از نظر او نباید مشکلات غرب را به گردن دیگران انداخت چرا که مقصر اصلی بی عدالتی ها خود غرب است. از نظر دریدا انگاره فوکویاما به جهان تک قطبی می انجامد و به شدت دیگرگریز و اقتدار گراست. (روزنامه ایران، ۸۸/۵/۳)

از دیگر منتقدان نظریه پایان تاریخ فوکویاما آلن دوبنوا اندیشمند دیگر فرانسوی است که معتقد است لیبرالیسم دیگر توانائی پاسخگوئی به مسائل عصر ما را ندارد. لیبرالیسم دائماً از حقوق بشر دم می زند ولی از یاد برده که همگان توانائی استفاده از آن را ندارند و افسانه های دیگر مثل برابری در فرصت ها... و لیبرالیسم سراسر مملو است از این شعارها و کلیشه های رنگ و بو رفته و تاریخ مصرف گذشته که جوابگوی نیازهای بشری امروزی نخواهد بود. (روزنامه ایران، ۸۸/۵/۳)

۶- برخورد تمدنهای هانتینگتون تجهیز غرب برای استیلای مجدد:

پس از طرح نظریه پایان تاریخ که نظریه ای خوش بینانه در جهان غرب بود که فوکویاما در آن پیروزی لیبرال دموکراسی غربی را جشن گرفت در سال ۱۹۹۳ ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد در نشریه فارین افیرز نظریه "برخورد تمدنها" را مطرح نمود و با عنایت به اینکه این نظریه آماج نقد و تحلیل های فراوانی قرار گرفت از سوی هانتینگتون تحت عنوان کتاب برخورد تمدنها و بازسازی نظم جهانی به عرصه سیاست، ارائه گردیده است. هانتینگتون در نظریه خود به صراحت معتقد است پس از پایان جنگ سرد باید کشورها را به جای نظام سیاسی و اقتصادیشان از طریق فرهنگ و تمدنشان تقسیم بندی نمود و پیش قراول وی در این تقسیم بندی توین بی بوده که تمدنها را بر اساس گرایشهای دینی و فرهنگی منقسم می نمود. هانتینگتون در تعریف خود از تمدن بیشتر بر بعد فرهنگی آن تاکید داشته و بعد معنوی آن را برجسته می سازد. (قنبری، ۱۳۸۸، ۲)

از نظر هانتینگتون جهان به چهار حوزه تمدنی اصلی از قبیل تمدن غرب مسیحی- تمدن اسلامی- تمدن کنفوسیوسی و تمدن هندوئی تقسیم می شود و تمدنهای دیگر کوچکتر رانیز در قالب چهار تمدن امریکای لاتین، آفریقای سیاه، تمدن ارتدوکسی- اسلاوی و تمدن بودایی- ژاپنی بر می شمارد اما عمده تاکید وی بر تمدنهای چهارگانه اصلی است.

* مفروضات نظریه برخورد تمدنهای هانتینگتون :

۱- از نظر وی اختلاف بین تمدنها نه تنها واقعی است بلکه امری اساسی است چرا که اختلافاتی چون مذهب- زبان تاریخ- فرهنگ منجر به برداشت ها و تلقی های مختلف از مسائل هستی شناختی و غیره می گردد.

۲- پدیده ارتباطات تمدنی و مهاجرت انسانها بین تمدنهای مختلف و رسانه های جمعی و شبکه های اجتماعی جهانی باعث گردیده که خود آگاهی تمدنی افزایش پیدا کند و تناقضات و تمایزات بین تمدنها را روزبه روز آشکار نماید .

۳- خودآگاهی تمدنی که در اثر پدیده ارتباطات تمدنی حاصل گردیده و رشد دنیای مدرن باعث تضعیف تعلقات و هویت های بومی و دیرینه گردیده و دولت-ملت به عنوان منشا هویت یابی انسانها کم رنگ گردیده است .

۴- هژمونی تمدن و فرهنگ غرب باعث وضعیت دوگانه این تمدن گردیده است از یک طرف قدرت تمدن غرب در اوج است و از سوی دیگر اوج قدرت و هژمونی غرب باعث خودآگاهی تمدنی و رجعت دیگر تمدنها و فرهنگ ها به خود است.

۵- اختلافات و ویژگی های تمدنها به صورت فرهنگی عمیق تر از اختلافات اقتصادی و سیاسی است لذا در برخورد تمدنها کیستی مهم است نه اینکه در کدام طرف برخورد بودن بین تمدنها مهم باشد.

۶- رشد منطقه گرائی اقتصادی که باعث خودآگاهی تمدنی می شود در صورتی توفیق خواهد یافت که ریشه در تمدن مشترک داشته باشد همچون اتحادیه اروپا و... (قنبری، ۱۳۸۸).

هانتینگتون در ادامه می گوید فروپاشی کشورهای چون یوگسلاوی و شوروی امری معمول است چرا که مردم این کشورها با تمدنهای متفاوت هستند که در کنار هم زندگی می نمودند و پس از خودآگاهی تمدنی فروپاشی آنها محتوم می نمود. (نصیری حامد، ۱۳۸۹). هانتینگتون می افزاید که در صدد اثبات این امر نیست که هویت های تمدنی جای دیگر هویت ها را می گیرد و کشور-ملت ها از بین خواهند رفت و گروه های مختلف در یک تمدن با هم نمی جنگند بلکه فرضیه اصلی در نظر او این است تفاوت های موجود بین تمدن ها گوناگون واقعی و مهم است، خودآگاهی تمدنی رو به افزایش است و برخورد تمدنی بعنوان غالب ترین برخورد در سطح جهان جای برخوردهای ایدئولوژیکی و دیگر انواع درگیرها را خواهد گرفت. و روابط بین الملل که قبلاً صرفاً مسابقه ای در داخل تمدن غرب بود اکنون بصورت جدی غیره غربی شده و به مسابقه ای تبدیل گردیده که تمدنهای غیره غربی نقش بازیگر در آن تمدن بعهده می گیرند.

بنظر می رسد برخورد تمدنها بیش از آنکه یک نظریه ای که دارای جنبه تبیینی و علمی باشد بیشتر نظریه ای تبیینی بر تحولات تاریخی گذشته که امتداد نظریه رئالیسم در روابط بین الملل است که در این نظریه تمدن ها بجای دولت ها واحدهای اصلی منازعات هستند. (پیشین، ۱۳۸۹) از نظر هانتینگتون برخورد تمدنها برای غرب دو پیامد در سطح کوتاه مدت و بلند مدت خواهد داشت. در کوتاه مدت منافع غرب به روشنی ایجاب می کند که همکاری و یگانگی بیشتری در درون تمدن خود بویژه بین اجزایی اروپائی و امریکای شمالی آن به وجود آورد آن دسته از جوامع اروپایی شرقی و امریکایی لاتین که فرهنگ آنها به غرب نزدیکتر است را به خود ملحق سازد. در دراز مدت تمدن غربی بیشتر ناگزیر از کنار آمدن با تمدنهای مدرن غیر غربی خواهد شد که از نظر قدرت به غرب نزدیک می شوند این وضع ایجاب می کند غرب قدرت اقتصادی و سیاسی لازم را برای پاسداری از منافع خود در برابر تمدنها مذکور حفظ کند. در نهایت هانتینگتون کشورهای غربی را به وحدت و انسجام درونی تمدن خودی ترغیب کرده تا از مناقشات فرعی درونی که موجب تضعیف موضعشان در برابر تمدنهای دیگر باشد بکاهد. او معتقد است برای اینکه غرب از منازعات تمدنی آینده سربلند و پیروز بیرون آید علاوه بر فرونشاندن مناقشات درونی

باید از یک سو تمدنهای غربی را با خود همراه کرده و از سوی دیگر از نزدیکی و اتحاد تمدنهای رقیب، مخصوصاً اسلامی و کنفوسیوسی به هر طریق ممکن جلوگیری کرد.

۱-۶. نقدی بر نظریه برخورد تمدنهای هانتینگتون:

پس از طرح این نظریه سیاسی، انتقادهای و تائیدهایی از سوی مجامع علمی از این نظریه بعمل آمد که طرح آنها در این مقاله مقدور نیست. از جمله نقدهای که به نظریه فوق وارد است این است وی در قبال تمدن که امری اعتباری است رهیافتی ذات گرایانه و جوهری اتخاذ نموده است. در صورتی که تمدن دارای ماهیتی اعتباری است که حد و مرز آن بسته به نوع نگاه و دیدگاهی است که هر ناظری می تواند داشته باشد. هانتینگتون به تاسی از اشپینگلر چنان از تمدنها سخن می گوید که گوئی دارای ذات و ماهیتی مشخص و واقعی هستند که اینطوری نیست.

دیگری نقدی که از سوی اندیشمندان ایرانی سید حسین نصر بر این نظریه وارد شده است که آقای نصر معتقد است تمدنهای سنتی که بر تاریخ بشر، تاکنون حکومت کرده اند، دارای اصول مشترک معنوی و اخلاقی اند و این اصولی است که ادیان مختلف حاکم بر آن تمدنها متجلی ساخته اند ما به الاشترک بین تمدنهای سنتی خیلی زیاد است و بیش از آن چیزی است که موجب تفرقه بین آنان می شود. (پیشین، ۱۳۸۹)

در جهان غرب انتقادهایی به این نظریه وارد شده مثلاً برخی این نظریه را به لحاظ نادیده گرفتن تشتهای درونی این تمدنها، طرحی خام ارزیابی می کنند. از نظر این عده اهمیت درگیرهای درون تمدنی، مثل رقابت میان اروپا و امریکا رقابت های قومی و ملی درون اروپا و مشکلات داخلی هر کدام کمتر از منازعات میان تمدنی نیست. انتقاد دیگر که وارد می شود این است که این نظریه پدیده در حال ظهور نهادها و پیوندهای اقتصادی فراملی را که نقش رو به افزایش در مناسبات بین المللی یافته اند را نادیده می گیرد.

مهمترین نقدی که از این نظریه در جهان غرب مطرح است دیدگاه برژینسکی مشاور امنیت ملی اسبق امریکا در خصوص تمدن غرب است که وی عامل سقوط و افول تمدن غرب را از درون خود تمدن غرب که جو حاکم بر آن لذت گرائی-مصرف گرائی و مادی گرائی است می داند نه تمدنهای رقیب که هانتینگتون از آنها سخن بمیان می آورد.

اما در خصوص ضعف مبانی نظری و عدم انطباق عملی نظریه برخورد تمدنهای هانتینگتون ایراداتی مطرح می شود. از دیدگاه غالب منتقدین هانتینگتون پر واضح است که تمدن جایگزین دولت-ملت نمی شود و همچنان دولت-ملت موثرترین عامل در سیاست جهانی باقی خواهد ماند و این اقتصاد است که اهمیت می یابد نه تمدن دیگر نقطه ضعف نظریه این است که هانتینگتون تعریف علمی و مشخصی از تمدن و فرهنگ ارائه نمی دهد و بر پیوستگی این دو با هم تاکید دارد. در صورتی که این دو تفاوتهای

جدی با یکدیگر دارند و هانتینگتون این دو مفهوم را بدون توجه به تفاوت‌های اساسی آنها بارها به جای یکدیگر بکار برده است. (افسا، ۱۳۷۹)

دیگر ضعف نظریه این که هانتینگتون بدون آنکه غرب را تعریف مشخص و مبرهنی دهد بر یکپارچگی آن تاکید دارد در صورتی که چنین نیست و تمدن غرب نیز مانند دیگر تمدنها در طول تاریخ فراز و نشیب های فراوانی را طی نموده است. همانطور که ذکر شد از نظر برژینسکی هانتینگتون به گسیختگی درونی تمدن غرب توجهی ندارد.

افزون بر این که هانتینگتون رویارویی تمدنها را در ضمن مجموعه ای از عملکردهای سیاسی مطرح می کند و آنگاه نظریه اش را مستند به مبانی غیر سیاسی و فرهنگی می کند و ادعا دارد که این نظریه نظریه ای منسجم و بنیادین است. اما نقدهای ملموس عملی از این نظریه در غرب مطرح شده مانند اول اینکه بزرگترین رویارویی در جهان معاصر (جنگ جهانی اول و دوم) در داخل یک فرهنگ واحد اتفاق افتاده است. دوم این که تاریخ به ما نشان داده است که آنچه بین تمدنها اتفاق می افتد، جنگ و رویارویی نبوده است بلکه صلح و تاثیرگذاری نیز بوده است تمدنهای سه گانه اسلام، چین و اروپا در طی قرون بعد از جنگهای صلیبی در زمینه های بازرگانی و فرهنگی با یکدیگر همکاری و همسازی داشته اند. (پیشین، ۱۳۷۹)

حال پس از نقد و بررسی این دو دیدگاه مهم که در صدد تبیین شرایط جدیدی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در عرصه جهانی پدیدار گشت، برآمدند در ادامه با کنکاش دقیق تر ریشه ها و پیامد های تحولات چند دهه اخیر این موضوع را بررسی خواهیم کرد که آیا ما اکنون در وضعیت پایان تاریخ به روایت غرب به سر می بریم یا این که نشانه ها عملاً حاکی از وقوع تغییرات دیگری است؟

۷- پایان ایدئولوژی یا بحران ایدئولوژی :

پس از جنگ جهانی دوم و شکست آلمان نازی و ایتالیای فاشیست سخن از پایان ایدئولوژی به میان آمد. در پایان سده بیستم با فروپاشی شوروی مبحث پایان ایدئولوژی با قوت بیشتری دنبال گردید. افرادی چون دانیل بل در کتاب پایان ایدئولوژی و فرانسویس فوکویاما در کتاب پایان تاریخ و واپسین انسان از پایان عصر ایدئولوژی در جهان سخن می گویند و همچنین ریمون آرون در کتاب تریاک روشنفران و سیمور مارتین لیپست، ایدئولوژی را حداقل در کشورهای امریکا و اروپای غربی خاتمه یافته تلقی نمودند.

نخستین بار در سال ۱۹۵۵ ادوارد شیلز اصطلاح پایان ایدئولوژی را بکار برد که مورد توجه آرنست، پوپر، ریمون آرون و... قرار گرفت. فروپاشی بلوک شرق به اقتدار اندیشه "پایان ایدئولوژی" افزود. (پارسا، ۱۳۸۴، ۹۵). با این حال آنچه بدیهی است اینست که عمده کسانی که سخن از ایده پایان ایدئولوژی در غرب به میان آورده اند دارای اهداف و مقاصد بوده اند. شاید بتوان برای این ایده سه معنا را جست و جو نمود: ۱- ظهور ایده پایان ایدئولوژی ها به تحولات عمیقی بر می گردد، که این تحولات در عرصه چالش های ایدئولوژیک و سیاسی رخ داده است. ۲- خواستگاه این ایده در غرب، گروهی

هستند، که دیگران را به دست کشیدن از آرمان‌ها و اصول ارزشی که در نظرشان به اوهم نزدیک تر است تا حقیقت فرا می‌خوانند. آنها دیگران را به تن دادن به سیاست واقع بینانه و حکومت فن سالار (تکنو کرات) فرامی‌خوانند. ۳- هدف این ایده، بستن راه براندیشیدن درباره دگرگونی نظام کنونی جهان است که مبتنی بر سلطه سرمایه داری پیشرفته و ایدئولوژی آن می‌باشد. (بخشایشی اردستانی، ۱۳۸۲، ۶۱)

آنچه در خصوص ایدئولوژیها مطرح است این است که گرچه جهان شاهد فروپاشی ایدئولوژیهای بزرگ تغییرطلب مانند کمونیزم، فاشیزم و سوسیالیزم بوده است اما شواهد حاکی از آن است که دنیای حاضر هرگز خالی از ایدئولوژی نخواهد بود، آنچه مهم است این است که ایدئولوژیها در قرن حاضر به مرور هرچه بیشتر رویکردی کاربردی و روزمره به خود گرفته‌اند. دنیای آکنده از ایدئولوژیهای درگیر، محافظه کار، تغییرطلب، ارتجاعی و ترقی طلب است. این ایدئولوژیهای درگیر، ارتباط محکمی با چالشهای اجتماعی و جمعی دارد که، بشر خواسته یا ناخواسته در آن بسر می‌برد. شعارپایان ایدئولوژی، شعاری فریبنده برای گسترش حاکمیت ایدئولوژی قویتر و وابسته کردن اراده و اندیشه ضعیف ترها است. (پیشین، ص ۶۱)

اما آنچه مسلم است با نگاهی موشکافانه می‌توان دریافت که سخن از پایان عصر ایدئولوژیها نه تنها به معنای واقعی پایانی بر ایدئولوژی خواهد بود بلکه ایجاد مونوپولی ایدئولوژیک توسط دنیای لیبرال دموکراسی غرب است. آنچه با قطعیت می‌توان ذکر کرد این است که عصر ایدئولوژیها نه تنها سر نیامده بلکه ما شاهد یک نوع تغییری کارکردی در ایدئولوژیها هستیم. امروزه ایدئولوژیها از حالت تئوریک گذشته خارج و در زندگی بشر امروز به صورت کارکردی در آمده‌اند.

با این تفاسیر می‌توان گفت که ایده پایان عصر ایدئولوژیها نه تنها قابل پذیرش نیست بلکه می‌توان گفت در سده‌ی اخیر تنها باید شاهد تغییر رویه‌ای و کارکردی ایدئولوژی‌ها باشیم و آنچه هست این است که ایدئولوژیها هنوز زنده‌اند چرا که اندیشه، تا بشر وجود دارد همزاد بشر خواهد بود. پس آنچه در اواخر سده ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست و یکم از سوی مجامع غربی منتشر گردید نه پایان ایدئولوژی بلکه "بحران ایدئولوژی" یا خلاء ایدئولوژیکی ناشی از بین رفتن ایدئولوژی سوسیالیسم بلوک شرق بعنوان کفه تعادل منازعات ایدئولوژیک بوده است.

۸- پایان تاریخ یا بحران ایدئولوژی:

از ایده‌هایی که در پایان سده بیستم مطرح گردید پایان تاریخ با رویکردی لیبرالی بود که همان طور که گفته شد بیشترین تبلور آن در نظریه‌های پایان تاریخ فوکویاما و برخورد تمدنهای ساموئل هانتینگتون بود اما افراد دیگری نیز در این خصوص داد سخن داده‌اند. بعنوان مثال آلوین تافلر معتقد است بشر تاکنون سه موج بزرگ تحول را از سر گذرانده است که موج اول از نظر وی همراه با انقلاب کشاورزی بود که هزاران سال طول کشید ولی موج دوم تمدن صنعتی بود که طی سه قرن بطول انجامید اما در موج سوم بشر با جنبشی کوانتومی به جلو مواجه است و عمیق ترین خیزش اجتماعی و خلاقانه ترین بازسازی همه اعصار را در مقابل خود دارد.

به عقیده ی تافلر درگیری اصلی آینده تاریخ مقوله ای است که نمی‌تواند مؤید نظریه هانتینگتون باشد

ونه نظریه فوکویاما بلکه نوعی درگیری عمیق و همه جانبه بین تمدن موج دوم و سوم خواهد بود. فرانسیس فوکویاما واضع نظریه پایان تاریخ معتقد است که با پایان گرفتن جنگ سرد عصر رقابت و حاکمیت ایدئولوژیها به سر آمده است و جامعه بشری در آینده روبه دموکراسی لیبرال می رود و دموکراسی لیبرال آخرین شکل حکومت و پایان تاریخ خواهد بود و انسان امروز هیچ راهی جز پذیرفتن این ایدئولوژی ندارد. از نظر فوکویاما این قدرت نظامی و اقتصادی نبود که غرب را پیروز کرد بلکه توان ایدئولوژی دموکراسی لیبرال و تکامل آن بود که موجب برتری تاریخی آن شد. فوکویاما باز معتقد است امروزه اتفاق نظر قابل توجهی درباره‌ی مشروعیت دموکراسی لیبرال پدید آمده و ممکن است دموکراسی لیبرال نقطه‌ی پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت و آخرین شکل حکومت بشری باشد.

در نهایت می توان گفت از نظر فوکویاما دموکراسی لیبرال ایدئولوژی تکامل یافته‌ی است که جبر تاریخی آن را الگوی مطلوب همه بشر ساخته است. بطور اجمال نیز می توان گفت هانتینگتون نیز با طرح مبحث برخورد تمدنها اظهار می دارد که نقطه اصلی برخورد در این جهان نو نه رنگ ایدئولوژیک دارد و نه بوی اقتصادی بلکه شکافهای عمیق میان افراد بشر و یا نقطه جوش برخوردهای دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود. لذا هانتینگتون سعی میکند در نظریه خود اثبات نماید که تمدن غرب نوع آرمانی مطلوب تمدن بشری است و در نبرد فرهنگی تمدنها، پیروزی با تمدن غربی است.

آنچه از نظریات مختلف غربی استنباط می شود این است که همگی خواهان معرفی فرهنگ، تمدن و اقتصاد غرب تحت عنوان ایده لیبرال - دموکراسی به عنوان عصاره‌ی فرهنگ غرب و تحفه‌ی جهت مدیریت جهان بشری هستند اما همانطور که شاهد هستیم اکنون واقعیات تاریخی خلاف این نظریات را اثبات می کند. با نگاهی دقیق به پیرامون جهان و شکل گیری جنبش های جدید اجتماعی در غرب و استفاده از دنیای مجازی و رسانه شاهد مخالفت های جدی شهروندان کشور هایی هستیم که تحت اقتصاد سرمایه داری هدایت می شوند و روز به روز بر شدت جنبشهای ضدنظام سرمایه داری در کشورهای مختلف جهان افزوده می گردد که خود خط بطلانی بر تمام نظریاتی که ایده‌ی لیبرالیسم را تنها مفر بشریت و نقطه‌ی امید جهت سیر به تکامل می‌دانند می باشد. باز با نگاهی اجمالی به گذشته می توان گفت در غرب عکس العمل به شرایط افراط حاکمیت مذهبی محض کلیسا باعث شد تا از قرن پانزدهم به بعد زمزمه های جدایی دین از سیاست آغاز گردد و از قرن نوزدهم به بعد به اوج تفریط خود کشیده شود. امروزه بشر غربی به واسطه‌ی ده قرن حکومت مذبی کلیسا و افراط گریهای آن در شرایط عکس العمل قرار گرفته و نقش مذهب را از حوزه عمومی زندگی به حوزه خصوصی و فردی رانده است. (بخشایش اردستانی، ۱۳۸۲، ۶۰)

پس از پایان جنگ سرد که بواسطه فروپاشی نظام کمونیستی شوروی اتفاق افتاده بود جهان غرب همزمان با دو بحران معنا روبه رو گردید اولین بحران ایدئولوژیک ناشی از خلاء معنویت در جامعه غربی بواسطه‌ی حاکمیت دنیای مدرن که بر آئین رنسانس علمی در غرب و افراط دوران کلیسا محوری در غرب بود می‌باشد و بحران دوم ناشی از فرو پاشی قطب کمونیسم بعنوان معارض اصلی نظام سرمایه داری غربی است که پس از آن دنیای سرمایه داری با یک نوع سردرگمی و خلاء ایدئولوژیک برخورد

نمود که ارایه نظریاتی چون برخورد تمدنهای هانتینگتون و پایان تاریخ فوکویاما در راستای پر کردن این خلاء ارزیابی می گردد.

اما آنچه در این میان لازم به ذکر است اینکه دنیای سرمایه داری در یک دهه گذشته برای پر کردن ایدئولوژی معارض سعی در اغراق خطر اسلام برای جامعه غربی نموده و با عناوینی چون مبارزه با تروریسم و با سناریو اسلام هراسی در عراق و افغانستان دو جنگ تمام عیار به منطقه خاور میانه تحمیل نمود و در شرایط جدید در خاور میانه و جنبشهای خودجوش مردمی در جهان عرب سعی در مصادره دستاوردهای انقلابیون در کشورهای مختلف به نفع لیبرال دموکراسی می نماید و با اصرار درصدد جایگزینی این سیستم در کشورهای خاور میانه جدید دارد. لذا باید گفت آنچه در حال رخ دادن است نه پایان تاریخ بشری به واسطه ی پایان ایدئولوژی ها و برتری ایدئولوژی لیبرالیسم بلکه بحران ایدئولوژیکی جامعه ی غربی است که ناشی از خلاء معنوی و خلاء ایدئولوژی معارض و رقیبی است که پس از فرو پاشی بلوک شرق بیش از پیش احساس میگردد.

۹- نتیجه گیری:

چنانکه در متن این نوشتار اشاره کردیم مقوله پایان دوران و فرجام جهان در همه ادوار ذهن بشر را به خود معطوف داشته است. در این پژوهش تلاش کردیم دو نظریه ای که با روش مادی گرایانه سعی در تبیین پایان تاریخ داشته اند را تشریح و نقد نماییم. در خصوص نظریه هانتینگتون به این نتیجه رسیدیم که بر خلاف نظریه هانتینگتون نه تنها تمدن ها سعی در اکمال و همکاری با همدیگر دارند بلکه این تمدن غربی است که علی رغم نظر هانتینگتون از درون منسوخ گردیده چرا که اگر در نگاه اول باخواسته های انسان همخوانی دارد ولی با نگاهی دقیق تر این تمدن به علت همساز نبودن با فطرت بشری دچار بحران معنا گردیده و از درون در حال متحول شدن است. در نظریه فوکویاما اتفاقاً تمدن غربی که روح سرمایه داری بر آن مسلط شده است بعنوان ایده برتر مطرح می شود و تنها راه سعادت بشری رسیدن به لیبرالیسم و سرمایه داری غربی فرض گردیده در صورتی که پر واضح است در دنیای کنونی لیبرالیسم همانند مارکسیسم در حال افول است. همانگونه که اشاره شد برخلاف نظر فوکویاما که لیبرالیسم را ایده برتر پایان تاریخ می داند این مهم نه از واقعیات جامعه غربی بلکه ناشی از خلاء ایدئولوژیک در غرب است لذا لیبرالیسم صرفاً نسخه ای اقتصادی برای برهه ای خاص از تاریخ جهان آن هم نه برای تمام کشورهای دنیا بلکه برای دنیای غرب بوده که اکنون و جاهت خود را در غرب نیز از دست داده است. با مطالعه ای اجمالی نظریاتی چون پایان تاریخ فوکویاما و برخورد تمدن های هانتینگتون این نتیجه حاصل می شود که این دیدگاهها از بنیان های نظری و وجاهت علمی و آکادمیک محکم و مستدلی برخوردار نبوده از این رو با واقعیات تاریخی سازگاری ندارند. به عبارت دیگر پرداختن به این ایده (پایان تاریخ) در آن برهه نه بر اساس واقعیات تاریخی بلکه ناشی از ملاحظات استراتژیکی و خلاء ایدئولوژیک ناشی از فروپاشی اردوگاه کمونیسم و همچنین خلاء معنوی است که جامعه غربی در حال حاضر با آن دست و پنجه نرم میکنند. این به رغم این واقعیت است که ایدئولوژی ها تولد دوباره ای

داشته اند و در زندگی روزمره‌ی بشر ایفای نقش و کارکرد نوینی می‌کنند. دیگر اینکه اگر پایان تاریخ محقق شود الزاماً پایانی لیبرالی نخواهد داشت. شواهد بیانگر آن است که سیستم لیبرال - دموکراسی غربی بیش از آنکه پایانی بر دنیا و آمل بشریت باشد خود به پایان نزدیکتر می‌باشد.

در نهایت در پاسخ به پرسشهایی مانند این که آیا تاریخ پایانی دارد یا نه؟ و اگر دنیا پایانی دارد این پایان چگونه خواهد بود؟ آیا تابعی است از نظریات بشری یا آنکه رنگ و بوی معنوی دارد که در آن پیروزی از آن حق خواهد بود و باطل یکسره از بین خواهد رفت؟ با توجه به مطالب ارائه شده در این نوشتار می‌توان گفت پایان تاریخ همان آخر زمانی است که ادیان توحیدی و پیامبران الهی وعده آن را داده اند چرا که پایان تاریخی که تابع نظریات بشری است بعلت نقص دانش بشری ناقص خواهد بود در صورتی که آخر زمان که توسط ذات ابدیت یعنی خداوند وعده آن را توسط پیامبران به انسانها داده بود عاری از نقص حاکم بر دانش بشری است و حکومت آخرین از آن صالحین خواهد بود. مکاتب و ایدئولوژیهای غیر غربی از جمله دین اسلام علاوه بر اینکه یک دین الهی است، نهضت فکری نظاممند و نیرومندی است که توانایی مدیریت جهان امروز را دارد و جنبش‌ها و خیزش‌های خود جوش مردمی در اقصی نقاط کثوهای اسلامی " موسوم به دو مینوی بیداری اسلامی " این واقعیت را تایید کرده است که اسلام یک مکتب فکری کارکردی است که با چنگ زدن به آن می‌توان احتیاجات بشر امروز را پاسخ گفت.

۱۰- منابع و ماخذ:

- ۱- آلن دوبنوا، وداع با سده بیستم، ترجمه شهروز رستگار نامدار، مجله سیاسی-اقتصادی، ش ۱۰۶-۱۰۵
- ۲- اخوان، محمد، مهدویت و جنگ تمدن‌ها، مرکز تخصصی مهدویت، وب سایت انتظار موعود، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۱۷، قابل دسترسی به آدرس www.Entizar.ir
- ۳- بال، ترنس و ریچارد داکر (۱۳۸۴)، ایدئولوژیهای سیاسی و ایده آل دمکراتیک، برگردان رویا منتظمی (کیوان شکوهی)، انتشارات پیک، چاپ اول.
- ۴- بخشایشی اردستانی (۱۳۸۲)، احمد، ایدئولوژی، پایان یا جاودانگی (تاثیرگذاری متقابل دین و سیاست از نظر جامعه شناسی سیاسی)، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، سال دوم ش ۱۰، تیر
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم (اندیشه های مارکسیستی ۱)، تهران، نشرنی.
- ۶ - بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه کاری)، تهران، نشرنی.
- ۷- توحید فام، (۱۳۸۲) محمد، پایان تاریخ در عصر جهانی شدن دموکراسی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۱، پاییز .

- ۸- جهانگرد، نسرين (۱۳۷۴)، نقدی بر نظریه پایان تاریخ، مجله سیاسی-اقتصادی شماره ۱۰۰-۹۹، آذر و دی.
- ۹- رحیم پور ازغدی (۱۳۸۱)، حسن، جهانی سازی، پایان تاریخ و مهدویت (۱ و ۲)، وب سایت باشگاه اندیشه تاریخ مشاهده (۸۹/۱۰/۲۴) قابل دسترسی به آدرس www.bashgh.net.
- ۱۰- رشید، سلیم، (۱۳۸۴) پاسخ آسیا به نظریه برخورد تمدنها - ترجمه محمد صادق خرازی، نشر خورشید آفرین تهران.
- ۱۱- غنی نژاد، موسی (۱۳۷۱)، پایان تاریخ و آخرین انسان - مجله سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۴-۶۳ آذر و دی.
- ۱۲- پارسانیا، حمید، (۱۳۸۳) عقل وایدئولوژی، مجله بازتاب اندیشه، ش ۶۱
- ۱۳- فوکویاما، فرانسیس، آیا تاریخ دوباره آغاز شده است. مترجم مهدی حجت، وب سایت باشگاه اندیشه، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۹، قابل دسترسی به آدرس www.bashgh.net.
- ۱۴- فوکویاما، فرانسیس، از پایان تاریخ تا انتقاد از نو محافظه کاران، مترجم فاطمه موثق نژاد، آرشیو روزنامه ایران، نشر ۸۴/۱۰/۷
- ۱۵- فوکویاما، فرانسیس، پس از نومحافظه کاری، ترجمه احسان صافیان، آرشیو روزنامه شرق، نشر ۸۴/۱۲/۹
- ۱۶- فوکویاما، فرانسیس، بهترین دنیاها (مصاحبه مایکل لری و بئاتریس با فوکویاما)، ترجمه فرامرز رستمی، مجله سیاست بین الملل شماره ۱۷۶-۱۷۵
- ۱۷- پارسانیا، حمید، درآمدی بر جامعه مدنی، سرگذشت عقل وایدئولوژی، کتاب نقد سال سوم، شماره ۹ و ۱۰،
- ۱۸- قنبری، آیت، (۱۳۸۸) پیامدهای برخورد تمدنها برای ایران، وب سایت پورتال نور، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۱/۵، قابل دسترسی به آدرس www.noor.portal.net.
- ۱۹- گری، جان، پایان تاریخ ترجمه محمد طباطبائی، آرشیو روزنامه شرق نشر ۸۴/۱۰/۲۸
- ۲۰- کاظمی، علی اصغر، پایان سیاست و واپسین اسطوره (نظم بحرانی در جهان قرن ۲۱)، مجله سیاسی-اقتصادی، ش ۱۶۲-۱۶۱
- ۲۱- قادری، حاتم، (۱۳۸۰) اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، تهران، انتشارات سمت.
- ۲۲- صادقی، علی، (۱۳۷۶) ایدئولوژی و روابط بین الملل، تهران، نشر قومس.
- ۲۳- مددپور، محمد، پایان تاریخ و واپسین انسان و عدالت مهدوی - وب سایت پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۲۴، قابل دسترسی به آدرس www.icari.ir.
- ۲۴- موسوی، سید محمدرضا، (۱۳۸۸) آشنایی با اندیشه های فرانسیس فوکویاما، سایت باشگاه اندیشه، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۲۶، قابل دسترسی به آدرس www.bashgh.net.
- ۲۵- نیدروین پیترز، جان، (۱۳۷۳) فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ، ترجمه پرویز صداقت مجله سیاسی اقتصادی شماره ۸۰-۷۹ فروردین واردیبهشت
- ۲۶- هانتینگتون و منتقدانش (۱۳۷۵)، ترجمه مجتبی امیری-چاپ دوم-تهران-انتشارات وزارت خارجه-

- ۲۷- همایون مصباح، سیدحسین (۱۳۸۳)، تحلیل و نقد نظریه پایان تاریخ، مجله اندیشه، سال دهم، شماره اول و دوم، مرداد و شهریور، مهر و آبان
- ۲۸- وب سایت طهور کتب، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۱۳ قابل دسترسی به آدرس: www.tahoorkotob.com.
- ۲۹- دانشنامه آزاد، لیبرالیسم، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۱۷، قابل دسترسی به آدرس: www.wikipedia.org.
- ۳۰- نقد یک فلسفه ساده انگارانه، آرشیو روزنامه ایران، شماره ۴۲۶۷، صفحه فرهنگ و اندیشه، تاریخ نشر ۸۸/۵/۳
- ۳۱- پارسا، غفار، واضع نظریه برخورد تمدنها در گذشت، وب سایت انجمن جامعه شناسی دانشگاه آزاد، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۰/۱۶، قابل دسترسی به آدرس: www.sociology۸۲.blogfa.com.
- ۳۲- نصیری حامد، رضا، هانتینگتون و نظریه برخورد تمدنها، وب سایت بانک مقالات جهانی شدن قابل دسترسی به آدرس: www.glo۱۱۰.blogfa.com.
- ۳۳- افسا، محمدجعفر، نظریه برخورد تمدنها، وب سایت پایگاه حوزه، تاریخ مشاهده ۸۹/۱۱/۹، قابل دسترسی به آدرس: www.hawzah.net.
- ۳۴- میرباقری، نظریه پایان تاریخ و نسبت آن با آخر زمان، آرشیو روزنامه رسالت ش ۵۹۵۸، تاریخ نشر ۸۵/۶/۱۹
- ۳۵- فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۸۳) تاریخ بدون پایان، ترجمه علی محمد طباطبائی-مجله اقتصادی شماره ۳۶ و ۳۵، مهر و آبان
- ۳۶- گری، جان، پایان تاریخ یا لیبرالیسم، ترجمه مهراں قاسمی، آرشیو روزنامه شرق، نشر ۸۳/۵/۱۲.
- ۳۷- وینسنت، اندرو (۱۳۷۸)، ایدئولوژیهای مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات شمشاد، چاپ اول